**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هفتاد و سوم\_ 2 اسفند 1399**

**[ادامه بررسی فارق تزاحم و تعارض در تقریب اول از رأی دوم]**

کلام در رأی دوم بود با تقریب اول با استفاده از مبنای مشهور محقق نائینی در باب قضایای حقیقیه. در این تقریب که توسط شاگردان نائینی هم پیگیری شده است، و چنان چه بعدا هم ان شاء الله خواهم گفت مفصل­تر فرمایش شیخ الاستاد آیت الله وحید دامت برکاته نیز با استفاده از همین مبنا است، در این تقریب برای فرق بین تعارض و تزاحم از اینجا شروع می کنند که اساسا باب تعارض، با باب تزاحم دو باب مستقل است و هرگز نمی توان گفت آیا اصل در تکالیف تزاحم است یا تعارض، چون جامعی بین تزاحم و تعارض نیست، و لا ارتباط لاحدهما بالآخر، این سخن محقق نائینی باعث شده است، که استاد بزرگوار ما فرق بین تعارض و تزاحم را از 5 جهت ملاحظه کند که ان شاء الله به آن خواهیم پرداخت.

در این تقریب اول از رأی دوم، گفته می شود شما آن نوع تنافی را که به مرحلۀ جعل بر گردد، نامش را تعارض بگذارید، در تعارض اگر یک روایت گفت نماز جمعه واجب است، یک روایت گفت واجب نیست، این دو در مرحلۀ جعل جمع نمی شوند، چون جمع­شان یعنی طلب النقضین، وجوب و عدم الوجوب. چنان که اگر روایتی گفت نماز جمعه واجب است، روایت دیگر گفت نماز جمعه حرام است، این دو در مرحلۀ جعل، جمع نمی شوند، چون صحت هر دو به معنای طلب الضدین است، وجوب و حرمت.

این نظریه معتقد است، اگر در باب تعارض شما مثلا روایت دال بر حرمت جمعه را یا عدم وجوب جمعه را مقدم کردید، راجح دانستید در این جا با ترجیح یک روایت بر روایت دیگر، حکم از مرجوح برداشته می شود، امّا نحوۀ برداشتن حکم از مرجوح این است که موضوع را مفروض می گیرید، حکمش را بر می دارید، می گویید این نماز جمعه دیگر واجب نیست، یا می گویید ان نماز جمعه حرام است.

ثمرۀ معالجۀ متعارضین به ترجیح یک روایت بر روایت دیگر ارتفاعُ الحکم، بالمرجوح عن موضوعه است، اما در تزاحم، اگر شما با تطبیق مرجحات باب تزاحم، نماز را بر ازالۀ نجاست عن المسجد مقدم کردید، در چنین جایی ارتفاعُ الحکم عن الازالة بانتفاء موضوعه است، شما که قدرت­تان را در نماز گذاشتید و نماز را خواندید، ازاله را انجام ندادید، با خواندن نماز عجز پیدا می کنید از امتثال ازاله و به همین جهت موضوع ازاله که آن هم مقید به قدرت بود، منتفی می شود، در مدرسۀ محقق نائینی که قائل است به این که تکالیف شرعیه مجعولة علی نحو القضایا الحقیقیة بر خلاف آن چه در رأی اول بیان شد، به هر دو تقریب رای اول که تنافی در تزاحم را هم به نحوی به مرحلۀ جعل بر می گرداند، بر خلاف رأی اول با هر دو تقریبش، تقریب اول رأی دوم میگوید تنافی­ در مرحله جعل بین "صل" و "ازل النجاسة عن المسجد" نیست، حتی اگر شما نتوانید به هر دو تکلیف عمل کنید، حتی اگر قدرت مکلف قاصر باشد، از جمع بین این دو فی مرحلة الامتثال تنافی در مرحلۀ جعل بینهما نیست.

فرض ما این است که اساس دو مدلول در متزاحمین متنافیین نیستند، تنافی در مرحلۀ جعل منوط است به این که این دو تکلیف، این دو دستور شارع دو مدلول متنافی باشند، مثل "صل صلاة الجمعه" با "لا تصل صلاة الجمعه" که دو مدلول متنافی هستند، اما وقتی "صل" یک مدلول است مستقلا، "ازل النجاسة عن المسجد" یک مدلول است مستقلا، تضاد بین "صل" و "ازل النجاسة عن المسجد"، تضاد دائمی نیست، تضاد تضاد اتفاقی است، و آنجا که دو مدلول متنافی نباشند، آنجا که تضاد تضاد اتفاقی در مرحلۀ امتثال تکالیف باشد، عقلاء این دو تکلیف را متعارضین نمی بینند.

بله از آنجا که تکالیف شرعیه محددة بالقدرة فعلا، هر تکلیفی در ذات خودش مشروط به قدرت است، فلا تکونُ هذه التکالیف، فعلیة الّا بعد تحقق موضوعها، بکل قیوده و شروطه و منها القدرة، من باید قدرت بر امتثال، پیدا کنم، لیکون التکلیف فعلیا، و از آن­جا که یک قدرت بیشتر ندارم، یا باید نماز بخوانم، یا باید ازالة نجاست از مسجد کنم، و هر یک از این دو من را به سوی خود می خواند، تنافی و تضاد اتفاقی در مورد امتثال، تأثیرش، این است که هر دو تکلیف فعلی نشود، چون نمی توانم، بین هر دو جمع کنم.

**اذاً فالتنافی بین الدلیلین، نشأ من قصور القدرة**. تنافی بین "صل" و " ازل النجاسة" از این جهت است که قدرتم قاصر بر جمع است و بحث قدرت و شرطیت قدرت، در مرحلۀ فعلیت حکم تأثیر می کند، پس این که من نمی توانم بین این دو تکلیف جمع کنم، اثرش در مرحلۀ فعلیت است به این صورت که هر تکلیفی را جداگانه ملاحظه کنم، فعلیت دارد، موضوعش محقق است، قدرت بر انجامش را دارم، آنچه که مشکل است، قدرت بر جمع است.

حال اگر در متزاحمین با چنین تحلیل و تفسیری سخن از علاج به میان آمد، چه باید کرد؟ آیا این جا هم مثل تعارض می توان گفت علاج در تزاحم هم به سقوط دو تکلیف است؟ هر دو؟ قطعا پاسخ منفی است. چرا هر دو تکلیف ساقط شود؟ من که نسبت به هر کدام از این ها جدا جدا قادر هستم، جمعش را قادر نیستم، وجهی ندارد، هر دو تکلیف ساقط شود، آیا معالجۀ متزاحمین با تفسیر اول از رأی دوم به این است که بگوییم یکی از دو تکلیف من اصله کنار برود؟ فقط میدان باز باشد برای یکی؟ پاسخ منفی است، چون وقتی ما راه علاج دیگری داریم که لازم نباشد یکی از دو تکلیف را من اصله کنار بگذاریم، وجهی برای این راه حل نیست، پس علاج در متزاحمین نه بسقوط کلی التکلیفین است و نه بسقوط احدهما من اصله.

**اذ لا وجه لذلک بعد امکان علاج هذا التنافی مع الاحتفاظ باصل التکلیف**. وقتی راه حلی داریم -که خواهد آمد- در متزاحمین اصل تکلیف باقی بماند به نحوی، در عین حال قصۀ تزاحم هم حل شود، چه دلیلی دارم دو تکلیف را ساقط کنیم، این که در تعارض ما ناچا می شویم در مواردی به تساقط روی بیاوریم، از این جهت است که نمی توانیم، درگیری متعارضین را با احتفاظ به اصل تکلیف به هر دو حل کنیم، چون درگیری متعارضین مربوط به مرحلۀ جعل بود، اما درگیری اتفاقی متزاحمین مربوط به قصور قدرت است، فی مرحلۀ الامتثال که گفتیم این به معنای عدم فعلیت هر دو حکم است.

حال بر پایۀ این که ثابت کنیم اصل قدرت را داریم، اگر چه قدرت بر جمع نداریم، برای این که ثابت کنیم در متزاحمین می­شود تنافی را معالجه کرد، مع الاحتفاظ به اصل التکلیف بخلاف متعارضین، می گوییم این متزاحمین از دو حال خارج نیستند، یا متزاحمینی هستند که من حیث الاهمیة متساویین هستند یا متزاحمینی هستند که احدهما اهم من الآخر.

اگر متزاحمین ما، متساوی من حیث الاهمیة بودند، اطلاق هر یک را تقیید می کنیم به ترک دیگری، اگر فرض این است که "صل" و "ازل النجاسة" متساوی هستند، تساقط را قائل نمی شویم، احدهما من اصله را هم ساقط نمی کنیم، می گوییم اطلاق هر یک از این دو مقید به ترک دیگری باشد، نماز بخوان اگر ازاله نکرده­ایی، ازاله کن، اگر نماز را ترک می کنی، در این صورت رو به تساقط کلی لتکلیفین نیاوریم، رو به سقوط احدهما من اصله هم نیاوریم، هر دو را چون مساوی بودند، نگاه داشتیم، منتها قبل العلاج، "صل" می گفت من کاری با "ازل" ندارم، چه "ازل النجاسة" را انجام بدهی، چه ندهی "صل". "ازل انجاسة عن المسجد" هم می گفت با فعل و ترک نماز کاری ندارم، "ازل النجاسة". ولی این مربوط به قبل المعالجه بود بعد المعالجه اطلاق هر یک را به ترک دیگری فی صورة التساوی مقید کردیم، اما اگر یکی از این دو مهم بود، دیگری اهم بود، به این نحوه می گوییم تو باید سراغ اهم بروی، و اگر اهم را ترک کردی، سراغ مهم بروی، به این وسیله آن تنافی اتفاقی بینهما را بر می داریم، شما سراغ هر یک از این دو بروید قدرت را در آن صرف کنید، موضوع دیگری منتفی می شود.

روح تقریب اول از رای دوم این است که الضرورات تتقدر بقدرها، ما ناچاریم از معالجه، چون بالاخره تنافی در این جا در مرحلۀ امتثال مشاهده می شود، منتها از آنجا که الضرورات تتقدر بقدرها، معالجه بتساقط در هر دو تکلیف نیست، چنان که معالجه به سقوط احدهما من اصله هم نیست. بلکه به این تقیید است که در این تقیید به نحوی بر هر دو تکلیف احتفاظ داشتیم، منتها چون نمی توانستیم بینهما جمع کنیم به این تقیید روی آوردیم.

آنچه امروز عرض شد در توضیح فرمایش محقق نائینی و من تبعه در فرق بین تزاحم و تعارض ضمیمه کنید به مطالبی که جلسۀ گذشته عرض کردیم و بیان خلاصه­ایی که ان شاء الله فردا خواهم داشت تا با این مسلک که الان دائر و رائج است در تبیین فرق بین تعارض و تزاحم آشناتر شویم.

خذ و اغتنم، تامل دقیقا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .